

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی **رهیافت**

سال هفدهم، شماره ۶۲، بهار ۱۴۰۲

صفحه ۶۷ تا ۸۶

چرخش فکری روشنفکران ایرانی در میانه دو انقلاب

مجید استوار / استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، ایران. ostovar@iaurasht.ac.ir

چکیده

پس از انقلاب مشروطه و ناکامی در ایجاد دولت مرکزی قدرتمند، روشنفکران ایرانی از دهه ۱۲۹۰ شمسی به بعد با ارائه ایده‌های جدید و تاکید بر مدرنیسم مطلقه از ظهور رضاخان حمایت کردند. کمتر از چهار دهه بعد نسلی دیگر از روشنفکران طی دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی با چرخشی فکری از غربگرایی به سنت‌گرایی در بسیج اجتماعی علیه حکومت پهلوی نقشی بی‌بدیل داشتند. هدف پژوهش حاضر واکاوی چرایی چرخش فکری روشنفکران ایرانی از غرب‌گرایی به سنت‌گرایی در میانه دو انقلاب است. بنابراین در پاسخ به چرایی چرخش فکری روشنفکران ایرانی، این فرضیه مورد بررسی قرار می‌گیرد که روشنفکران دهه ۱۲۹۰ شمسی در واکنش به ناکامی مشروطه و روشنفکران دهه ۱۳۴۰ شمسی در واکنش به مدرنیسم مطلقه غرب دو رویکرد متفاوت غربگرایی و سنت‌گرایی را انتخاب کردند. در این پژوهش با بهره‌گیری از ویژگی ذاتی روشنفکری و بیان خاستگاه آن‌ها در میانه دو انقلاب به اثبات فرضیه پرداخته شده است. پژوهش حاضر از لحاظ روش اجرا از نوع «تحقیقات توصیفی - تحلیلی» است و در جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای استفاده کرده است.

کلیدواژه: روشنفکران، مشروطه، مدرنیسم، رضا شاه، انقلاب اسلامی.

تاریخ تأیید ۱۹/۱۰/۱۴۰۱

تاریخ دریافت: ۲۷/۰۷/۱۴۰۱

مقدمه

پس از پیروزی انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ شمسی، دیری نپایید که ایران در میان هرج و مرج و ناامنی و دخالت های فزاینده روس و انگلیس از یکسو و فقر و فساد و ناکارآمدی نخبگان سیاسی از سوی دیگر در آستانه فروپاشی بود. «توافق نامه تفویض قسطنطنیه» در هجدهم ماه مه ۱۹۱۵ که بصورت یادداشت های سیاسی میان انگلیس و روسیه رد و بدل شده بود، مقرر می کرد که دولت روسیه تزاری پس از خاتمه جنگ جهانی اول، علاوه بر الحاق شهر استانبول و بغازهای بسفر داردانل، آزادای عمل کاملی را در منطقه نفوذ ایران در اختیار داشته باشد. (شیخ الاسلامی، ۱۳۹۲: ۵۲). پس از انقلاب اکتبر و کنار رفتن تزارها، این توافق نامه از میان رفت و بریتانیا با امضای قرارداد ۱۹۱۹ با ایران، ابتکار عمل اداره کشور را در دست می گرفت. در چنین وضعیتی، ایران هیچ اراده و استقلالی در اداره امور خود نداشت و عملاً تمامی آرمانهای روشنفکران ایرانی در انقلاب مشروطه بر باد رفته بود. ضمن آنکه در داخل نیز نیروهای گریز از مرکز در شمال، جنوب، شرق و غرب عملاً ابتکار عمل را از دولت مرکزی سلب کرده بودند.

با پیدایش این وضعیت ناامید کننده، نزد روشنفکران ایرانی ایجاد نظم و امنیت و شکل گیری دولت مرکزی قدرتمند در ایران اولویت یافت و با انتشار ایده های خود از مدرنیسم مطلقه و ظهور دیکتاتوری مصلح حمایت کردند. «تقی زاده، محمود افشار، فروغی و داور از شاخص ترین چهره های مدرنیسم مطلقه در این سالها بودند. به واقع رضاخان محصول میدان سیاسی و فکری شکل گرفته در آن سالها بود که مورد حمایت روشنفکران ایرانی قرار گرفت. دولت پهلوی اول نیز با تمرکز بر تجدد همان ایده های روشنفکران را با تاکید بر مدرنیسم مطلقه دنبال کرد. بعد از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و سقوط رضاشاه، اندک زمانی بعد نسلی دیگر از روشنفکران ایرانی تحت تاثیر میدان سیاسی و اجتماعی جدید و با گرایش به بومی گرایی و سنت گرایی در مخالفت با اقدامات رژیم پهلوی به خلق ایده های جدیدی در ایجاد استقلال و خودباوری ایرانی روی آوردند. به منظور بررسی چرایی بازگشت به سنت در میان روشنفکران این دوره، به بررسی آراء دو نفر از شاخص ترین روشنفکران مذهبی یعنی «جلال آل احمد و علی شریعتی» پرداخته شده است. بنابراین پرسش اصلی پژوهش حاضر اینست که چه عاملی سبب چرخش فکری روشنفکران ایرانی از غربگرایی به سنت گرایی شد؟ در پاسخ به این پرسش بنیادی با بهره گیری از اندیشه «آنتونیو گرامشی» این فرضیه مورد سنجش قرار گرفته است که

روشنفکران دهه ۱۲۹۰ شمسی در واکنش به ناکامی از مشروطه و روشنفکران دهه ۱۳۴۰ شمسی در واکنش به مدرنیسم مطلقه غرب، دو رویکرد متفاوت غربگرایی و سنت گرایی را انتخاب کردند. پژوهش حاضر در نظر دارد ابعاد جامعه شناختی نقش ذهنیت دو نسل از روشنفکران ایرانی در دو مقطع تاریخی مهم را مورد بررسی قرار دهد. نخست، تلاش روشنفکران ایرانی در ساخت دولت متمرکز پهلوی اول در دهه ۱۳۰۰ شمسی و شکل گیری دولت مطلقه رضاشاه و در نهایت چرخش فکری نسلی دیگر از روشنفکران ایرانی از دهه ۴۰ شمسی به بعد در ایجاد انقلاب اسلامی مورد توجه قرار خواهد گرفت. از آنجا که درک تحولات تاریخی در ایران منوط به مطالعه تاریخ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور است، از این رو تلاش می‌شود در چارچوب جامعه شناسی تاریخی، وقایع این دو دوره تاریخی و نقش تاثیر گذار روشنفکران در میدان‌های سیاسی و اجتماعی ایران به بحث گذاشته شود.

۱- پیشینه پژوهش

پژوهش‌های بسیاری درباره نقش روشنفکران ایران در دوره پهلوی اول و دوره پایانی پهلوی دوم صورت گرفته است که در ادامه به تعدادی از مهم‌ترین این آثار اشاره می‌شود. با این حال این پژوهش‌ها نسبت به چرایی چرخش فکری روشنفکران ایرانی در این دو دوره تاریخی توجهی نکرده‌اند.

«مهرزاد بروجردی» در کتاب «روشنفکران ایرانی و غرب» (۱۳۸۴)، به پیدایش بومی گرایی روشنفکران ایرانی از دهه ۴۰ و گفتمان غرب ستیزی آنان می‌پردازد. نگین نبوی در کتاب «روشنفکران و دولت در ایران» (۱۳۸۸)، ضمن تبیین نقش روشنفکران در سیاست، ظهور روشنفکران جهان سوم گرا و شکل گیری گفتمان انقلاب اسلامی را واکاوی می‌نماید.

همایون کاتوزیان در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» (۱۳۸۴)، حکومت رضا خان را غلبه شبه مدرنیسم مطلقه در ایران می‌داند که با نفی سنتها و ارزشهای عقب مانده از یکسو و اشتیاق سطحی و هیجان گروهی کوچک به غرب و اروپا از سوی دیگر همراه بود. از نگاه وی اقدامات رضا شاه در نوسازی ایران با حمایت نهادهای دولتی و شماری از روزنامه نگاران، نویسندگان، شاعران، روشنفکران، معلمان و اهل علم صورت گرفت. (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۵۰-۱۴۳).

آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب» (۱۳۸۷)، نقش حزب تجدد و افرادی مانند علی اکبر داور، تیمورتاش، تدین و فروغی را در اصلاحات پهلوی اول بسیار تاثیر گذار می داند و این روشنفکران را پشتیبان اصلی وی معرفی می کند. نویسنده همچنین به بررسی اقدامات پهلوی دوم و نقش جریانهای چپ و روشنفکران مخالف شاه در سرنگونی رژیم پهلوی می پردازد.

نیکی کدی در کتاب «ایران دوران قاجار و برآمدن رضا خان» (۱۳۹۲)، به معرفی نوسازی ها و اقدامات رضا شاه در چارچوب مدرن سازی ایران می پردازد و آرزوی روشنفکران، طبقه متوسط و نخبگان را شکل گیری حکومت مرکزی مقتدر به منظور مدرن سازی ایران تبیین می کند.

علی میرسپاسی در کتاب «تاملی در مدرنیته ایرانی» (۱۳۸۴)، با بررسی شرایط تاریخی اصلاحات و نقش روشنفکران مشروطه در شکل گیری تحولات مدرن در ایران معتقد است ورود ایده های مدرن از طریق اروپای غربی، روسیه، امپراتوری عثمانی، هند و ژاپن به ایران، تاثیر مهمی در تشویق ایرانیان به مطالبه آزادی و حکومت قانون گذاشت. بسیاری از متفکران ایرانی با تقلید از ایده های عصر روشنگری اروپای قرن هجدهم طرفدار تسلیم مطلق به تمدن اروپایی شدند و با تاکید بر گفتمان سیاسی مدرنیسم بعد از انقلاب مشروطه، موجد اصلاحات دوران رضا شاه و همچنین در صعود وی به قدرت شرکت داشتند. کتاب میرسپاسی در نقد رویکرد روشنفکران به مدرنیسم نکات قابل توجهی را طرح کرده اما روشنفکران مورد بحث میرسپاسی مشخص نیستند. مضاف بر آنکه نویسنده به روش شناسی مورد نظر خود اشاره ای نکرده است.

تورج اتابکی با گردآوری و تالیف مقالاتی در کتاب «تجدد آمرانه» (۱۳۸۷)، معتقد است که کاربست تجدد آمرانه در ایران پس از جنگ جهانی اول از ناکامی تلاش های ابتدایی نخبگان و روشنفکران به منظور نجات کشور از فروپاشی و مدرن سازی ایران نشأت می گرفت که سبب علاقه مندی آنان به ایجاد حکومت متمرکز مقتدر و انجام نوسازی بدست مرد مقتدر شد. وی همچنین در کتاب «ایران و جنگ جهانی اول: آوردگاه ابر دولت ها» (۱۳۸۹)، ناکامی مشروطه و آشوبهای جنگ جهانی اول را در ایران، سبب ساز چرخش فکری روشنفکران به دولت سازی و ایجاد حکومت متمرکز رضا شاه معرفی می کند. اتابکی در این آثار به واکاوی چرخش فکری روشنفکران و شکل گیری تجدد آمرانه

می پردازد و معتقد است که پیش از به قدرت رسیدن رضا خان، پیش طرحی برای اصلاحات در ایران وجود داشت.

جمشید بهنام در کتاب «برلنی ها: اندیشمندان ایرانی در برلن» (۱۳۹۶)، به نقش بی بدیل روشنفکران ایرانی در شکل گیری مفاهیم و انگاره های تجدد در دهه ۱۲۹۰ شمسی به بعد می پردازد.

رضا آذری شهرضایی در کتاب «کمال مطلوب یا ایده آل های ایرانی» (۱۳۹۹)، نوشته های نویسندگان و روشنفکران ایرانی طی دهه ۱۲۹۰ را در روزنامه شفق سرخ واکاوی می کند.

«امیر نیک پی» در کتاب «مدرنیته، سیاست و سکولاریزاسیون» (۱۳۹۹)، به طور مبسوط به ویژگی جهان سوم گرایی روشنفکران طی دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی در مخالفت با شاه می پردازد.

«فرزین وحدت» در کتاب «رویارویی فکری ایران با مدرنیت» (۱۳۸۵) با معرفی دو ستون اصلی مدرنیته یعنی ذهنیت و کلیت، تجربه مدرنیته را در ایران و می کاود. وی معتقد است توجه روشنفکران ایرانی به جنبه های اثبات گرای مدرنیت و سرخوردگی پیش آمده پس از مشروطه نسبت به توسعه جامعه مدنی و پذیرش وجوه رهایی بخش مدرنیته سبب شد که آنها به سوی ملی گرایی یکپارچه گرایش پیدا کنند و تحقق وحدت ملی را در ایجاد دولت متمرکز و مقتدر با فرمانروایی یک شخصیت مستبد و روشن اندیش جستجو کنند. وی همین چارچوب نظری را در میان روشنفکران انقلابی نیز دنبال می کند. به طور کلی این آثار عمدتاً به ویژگی ها و عملکرد روشنفکران رژیم پهلوی می پردازند و از چرایی چرخش دو نسل از روشنفکران در غربگرایی و سنت گرایی کمتر سخنی گفته اند. بنابراین در این مقاله، چرخش فکری روشنفکران در چارچوب ذهنیت برساخته و شرایط عینی میدان سیاسی و اجتماعی ایران مورد بحث قرار می گیرد.

۱- روش تحقیق

از آنجا که درک عملکرد روشنفکران ایرانی منوط به مطالعه تاریخ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور است، از این روال شیوه توصیفی - تحلیلی استفاده می شود. روش شناسی مقاله نیز در چارچوب جامعه شناسی تاریخی قرار دارد. رهیافت جامعه شناسی تاریخی در این مقاله در صدد است که مجموعه اقدامات روشنفکران ایرانی را با تمرکز بر ذهنیت برساخته و میدان سیاسی موجود مرتبط سازد. از اینرو با اتکاء به این روش شناسی، هرگونه

تلاشی برای بررسی رفتار روشنفکران در ایران بدون در نظر گرفتن شرایط منحصر بفرد میدان سیاسی و اجتماعی، امکان فهم چرایی چرخش فکری آنان را سلب می‌نماید. بر اساس همین چارچوب روشی، با بررسی آرای تعدادی از روشنفکران در دوره پهلوی اول و دوم، شواهد تاریخی لازم برای اثبات فرضیه ارائه می‌گردد. بدین منظور با بررسی آثار روشنفکران ایرانی در آن دو دوره بر اساس معیارهای فرضیه، شرایط سیاسی و اجتماعی چرخش فکری روشنفکران مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱- مبانی نظری: روشنفکران و تولیدکنندگان ایده

واژه روشنفکر^۱ در معناهای متفاوتی بکار رفته و تعریفی واحد را در بر نمی‌گیرد. «آیزیا برلین» معتقد است که واژه «ایتلیجنسیا»^۲ روسی در سال ۱۸۷۰ ابداع شد و میان این واژه و روشنفکران تفاوت وجود دارد. زیرا روشنفکران کسانی هستند که فقط به اندیشه‌ها توجه دارند و ایتلیجنسیا [روشنفکران خاص روسیه در سده ۱۹] کسانی هستند که حول اندیشه‌ها اجتماعی متحد، همزبان و هم‌زم می‌شوند و با تاکید بر کار فرهنگی از عقلانیت، نقد و آزادی فردی و پیشرفت دفاع می‌کنند و با سنت‌گرایی، تاریک‌اندیشی و حکومت استبدادی مخالفت می‌نمایند (برلین، ۱۳۸۷: ۲۲۶-۲۲۴). از نظر «برلین»، هر جای دنیا این ویژگی اتحاد و هم‌زمانی میان تعدادی از افراد وجود داشته باشد به‌واقع ایتلیجنسیای حقیقی در آن‌جا جریان دارد. اما از نظر تاریخی، از قرن هجدهم به بعد جریان‌های روشنفکری، حاکمان بلامنازع توده‌ها بودند و دولت‌ها نیازمند خدمات آن‌ها به منظور مشروع‌سازی اعمال خود. به همین سبب روشنفکران مهمترین گروه‌های فکری در ساخت اجتماعی و سیاسی جوامع به‌شمار می‌رفتند و جهان سیاست از آن‌ها متأثر بوده است. روشنفکران چه می‌کردند که اینچنین در پویای سیاسی جدی گرفته می‌شدند؟ در اینجا در بحثی کوتاه نقش روشنفکران در ساخت بخشی جوامع بررسی می‌گردد و در ادامه نقش‌آفرینی این گروه در دو مقطع تاریخ ساز ایران مورد بحث قرار می‌گیرد.

روشنفکران انتظار دارند به عنوان با ارزش ترین افراد یک جامعه از بیشترین اعتبار، سرمایه اجتماعی و قدرت بهره‌مند شوند. اینان با تولید فکر و کلمه علاوه بر تغییر پویای سیاسی و اجتماعی، در گذارهای جوامع تاثیر گذارند. روزنامه‌نگاران، استادان دانشگاه‌ها،

¹Intellectual

²Intelligentsia

ناقدان، شاعران و داستان نویسان از جمله تولید کنندگان کلمه هستند که در دانشگاه ها، رسانه ها و بوروکراسی ها حضور دارند. «آنتونیو گرامشی» (۱۹۳۷-۱۸۹۱ میلادی) فیلسوف ایتالیایی و رهبر حزب کمونیست این کشور بر اثرگذاری بی کم و کاست روشنفکران در مشروع سازی رژیم ها تاکید می کند و وظیفه الفاء ایدئولوژی طبقه حاکم به مردم و تحکیم پایه های قدرت سیاسی در درون جامعه مدنی را از کارکردهای این طبقه مسلط می داند. (نقیب زاده، ۱۳۷۹: ۲۲۳). جنگ و فاشیسم دو واقعه بزرگ در پیشتازی و بازیگری روشنفکران در میانه قرن بیستم بود و در ایتالیا تعدادی از روشنفکران با همراهی گرامشی بعنوان رهبر حزب کمونیست و در غیاب همراهی کمونیستهای شوروی بیشترین نقد را به ساختارهای قدرت کلیسا و دولت ایتالیا وارد ساختند. (Gramsci, 1999: 32). به باور گرامشی، روشنفکران به دو گروه سنتی و ارگانیک تقسیم می شوند. روشنفکران سنتی در مقام متفکر و فیلسوف، بطور طبیعی وظیفه رهبری روشنفکری جامعه را بر عهده دارند و روشنفکران ارگانیک با مشارکت فعالانه در زندگی عملی و سیاسی به عنوان فردی سازمان یاب، جامعه مدنی را با خود همراه می سازند. (Gramsci, 1999: 134-140).

از نگاه وی، روشنفکران ارگانیک با رهبری فکری و اخلاقی در جامعه می توانند به تسلط یک طبقه سیاسی در جامعه مدد رسانند. دستیابی به این هژمونی و حفظ آن تا حدود زیادی به آموزش بستگی دارد و مسئولیت این آموزش با روشنفکران است. (جول، ۱۳۸۸: ۱۱۲-۱۱۱). او از روشنفکران اخیر می خواهد که در مبارزه فرهنگی جامعه حضوری مستمر داشته باشند و دامنه سواد فرهنگی را بگسترانند. (هالوب، ۱۳۹۰: ۲۵۳). زیرا جامعه نیازمند تولیدات ایدئولوژیک و هژمونیک روشنفکران است و حضور در میدان اجتماعی از حضور در دولت مهم تر و ضامن تداوم سلطه بر جامعه مدنی خواهد بود. بواقع سرمایه فرهنگی روشنفکران به منظور تسلط بر جامعه همین انحصار آموزش و تولید فکر توسط آنان است و آنها همگام با خواسته دولت سرمایه داری از طریق کار آموزشی، فرهنگی و عقیدتی سلطه هژمونیک خود را بر جامعه تثبیت می سازند. (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۰۲).

بنابراین عملکرد روشنفکران ارگانیک بیانگر مسئولیت تاریخ ساز آن ها در تغییر وضع موجود و بر ساخت جهان نمادین جدید بر روی خرابه های پیشین است. جهانی که حتی ممکن است به نتایج مرگبار یا مسرت بار منتج شود. مهم اینست که روشنفکران شجاعت آغاز آفرینش این جهان جدید و در صورت انحراف، شجاعت بیان انحراف را داشته باشند. روی هم رفته روشنفکران از طریق آموزش به شخصیت فکری شان ساخت می دهند و

بعدها با برساخت مفاهیم و ایده های نو، به سرمایه فرهنگی لازم برای ساخت بخشی بر جوامع پیرامونی دست پیدا می کنند. بنابراین روشنفکران با وجود سرمایه فرهنگی و رسالت ذاتی خویش از یکسو به ساختمان ذهنی قدرت حاکم و جامعه شکل می دهند و از سوی دیگر زمینه های سلطه هژمونیک دولت ها را بر جامعه برقرار می سازند. بطور کلی با ورود مدرنیسم، تحولات ساختاری جوامع تحت تاثیر ساختمان ذهنی روشنفکران بوده است و این روشنفکران اند که با برساخت مفاهیم جدید و ارایه ایده های نو، نقشه راه حکومتها را مشخص و زمینه سلطه هژمونیک آن ها را بر جوامع تحت سلطه برقرار می ساختند.

چارچوب نظری مقاله حاضر نیز بر مبنای تعریف گرامشی از روشنفکر ارگانیک بر این اساس شکل می یابد که روشنفکران ایرانی طی دهه ۱۲۹۰ شمسی تحت تاثیر آموزش و آگاهی های کسب شده در میدان سیاسی غرب از یکسو و میدان سیاسی و اجتماعی فروپاشیده ایران از سوی دیگر با حمایت از رضاخان، زمینه های شکل گیری دولت مطلقه و ملت سازی آمرانه را فراهم ساختند و کمتر از چهار دهه، نسل بعدی روشنفکران ایرانی سرخورده از اقدامات غربگرایانه دولت مطلقه پهلوی و تحت تاثیر ایدئولوژی های جهان سومی با چرخشی فکری به سوی بومی گرایی و سنت گرایی متمایل شدند و زمینه های برساخت الگوی ذهنی جامعه ایرانی را در ضدیت با غرب فراهم نمودند.

۲- شرایط سیاسی و اجتماعی سال های ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۵

دوره تاریخی استقرار مجلس مشروطه تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ فصلی تاریخی و پرحادثه در تاریخ ایران است که از آن به عنوان لحظه فروپاشی یاد می شود که از درون خود ایدئولوژی ناسیونالیستی مدرن و ملت سازی آمرانه حکومت پهلوی را برساخت. (Marashi, 2008: 53). پس از تشکیل مجلس مشروطه در سال ۱۲۸۵ شمسی، اختلافات داخلی میان مشروطه خواهان از یکسو و دخالت های روسیه و بریتانیا از سوی دیگر موانع جدی ای را بر سر راه شکل گیری حکومت مرکزی قدرتمند و برقراری قانون ایجاد می کرد. علاوه بر آن بر آن به تعبیر بسیاری از روشنفکران آن دوره ما با یک انقلاب زود هنگام و نارس مواجه شدیم. با آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۲۹۳ شمسی میان آلمان و کشورهای انگلیس، روسیه و فرانسه، سیطره دولت های انگلیس و روسیه بر ایران کامل شد و علی رغم اعلام بی طرفی از سوی ایران، شاهد گسترش هرج و مرج و تبعات جنگ در کشور بودیم. «در این زمان وضع ایران همچنان آشفته و نابسامان است. قوای بیگانه کماکان در نقاط مختلف کشور جولان می دهد و اعمال نفوذ و ایجاد محدودیت می نماید.

توان اقدام جدی و موثر از سوی حکومت متصور نیست. ناامنی گسترده و خزانه هم تهی از اعتبار. انگلیس با توجه به منافع اش در ایران و نقشی که قصد ایفای اش را داشت، موافقت می نماید یک اعتبار مالی ماهانه معادل ۳۵۰۰۰۰ تومان از بابت تامین مخارج اداری و مبلغ ۱۰۰۰۰۰ تومان جهت مخارج لشکر قزاق در اختیار ایران قرار دهد. این مبلغ به این شرط واگذار می گردید که دولتی همراه و همدل با منویات انگلیس زمام امور در تهران را بر عهده گیرد.» (زندفرد، ۱۳۹۷: ۱۸).

با انقلاب بلشویکی روسیه و تغییر در سیاست های این کشور و فروپاشی اتحاد میان بریتانیا و روسیه، بریتانیا زمینه تشکیل کابینه وثوق الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ را فراهم کرد که طبق یکی از مفاد آن، بریتانیا با انتصاب مستشاران اداری، مالی و نظامی در تمامی وزارتخانه ها اصلاح امور کشور را در اختیار می گرفت و با ایجاد سد نفوذ مقابل روسیه، منافع حیاتی خود را در این منطقه تامین می کرد. «لرد کرزن» بعنوان طراح اصلی این قرارداد اصرار فراوانی بر اجرای مفاد آن داشت و هیچ گونه مخالفتی را با آن نمی پذیرفت. (شیخ الاسلامی، ۱۳۹۲: ۱۴۲-۱۳۹). اما وقایع سیاسی وفق نظر «لرد کرزن» پیش نرفت و مخالفت های داخلی و خارجی مانع از اجرای قرارداد ۱۹۱۹ شد و وضعیت ایران را بیش از پیش پیچیده ساخت. حضور نیروهای نظامی بریتانیا از یکسو و نیروهای گریز از مرکز داخلی در چهار طرف ایران از سوی دیگر، تداوم مرکزیت سیاسی دولت را با اضمحلال روبرو کرده و امکان تجزیه کشور به مناطق خودمختار را تشدید نمود. در پایان دهه ۱۲۹۰ مناطقی مانند خوزستان و گیلان عملاً با حکومت های خودمختار اداره می شد و بریتانیا عملاً بدون اطلاع دولت مرکزی با «شیخ خزعل» در جنوب ایران قرارداد تجاری و امنیتی محرمانه منعقد می کرد. مجموعه این وقایع سیاسی طی دهه ۱۲۹۰ منجر به از دست رفتن استقلال ایران شد و به نظر می رسد ظهور روایت ملت سازی آمرانه و شکل گیری دولت مقتدر را می بایست از میان این فروپاشی و هرج و مرج جستجو کرد. مختصات این فروپاشی در آثار و نوشته های فروغی و مخبرالسلطنه هدایت مورد توجه قرار گرفته است. (هدایت، ۱۳۸۵ و زندفرد، ۱۳۹۷). بنابراین شرایط سیاسی و اجتماعی برآمده از جنگ جهانی اول در ایران این فروپاشی را تسریع کرد و سبب شد روشنفکران ایرانی در نوشته های خود، مسیر آینده ایران را در چارچوب ملت سازی آمرانه و دولت مرکزی قدرتمند جستجو کنند. در ادامه با بررسی اندیشه های شاخص ترین چهره های روشنفکری در برساخت ملت سازی آمرانه

پهلوی تلاش می‌شود، تحولات میدان سیاسی در چارچوب نظری این روشنفکران مورد واکاوی گیرد.

۳- روشنفکران و بساخت ملت سازی آمرانه

در سال ۱۹۱۵ با کمک مالی آلمان و تلاش‌های «سید حسن تقی زاده» کمیته ملیون در برلن تشکیل شد. بعد از شکست دولت موقت ایران به هنگام اشغال کشور در جنگ جهانی اول (۱۹۱۷)، تعدادی از اندیشمندان و مشروطه خواهان ایرانی به اسلامبول و سپس برلن مهاجرت کردند و به این کمیته پیوستند. روشنفکران ایرانی مقیم برلن نظیر «تقی زاده، کاظم زاده، محمد قزوینی، محمد علی جمالزاده، مشفق کاظمی» و گروهی دیگر روزنامه‌ها و مجلاتی را منتشر کردند و موضوعاتی چون اخذ تمدن غربی، دولت سازی، ملی گرایی و هویت سازی را مورد تاکید قرار دادند. (بهنام، ۱۳۹۶: ۱۷-۷). تعداد دیگری از روشنفکران جوان ایرانی که پس از سال ۱۹۲۰ به کشور بازگشتند با جامعه‌ای نتراشیده، ناامن، بدون نظم و تقریباً در حال تجزیه و همچنین اشغال کشور توسط نیروهای بریتانیا و روسیه مواجه شدند. دولت مرکزی عملاً وجود بارزی نداشت و قرارداد ۱۹۱۹ میان بریتانیا و ایران نیز به احتضار افتاده بود. در چنین میدان سیاسی و اجتماعی آشفته ای روشنفکران جوان نظیر «علی اکبر سیاسی، محمود افشار و علی اکبر داور» نیز به مانند ملیون ایرانی به دنبال تغییر بنیادی و اصلاحات فوری بودند و راه نجات کشور را در انقراض قاجاریه و ظهور ابرمرد و دولت قدر قدرت می دیدند. در ادامه آراء تعدادی از این روشنفکران عرفی در این دوره تاریخی مورد بررسی قرار می گیرد.

نویسندگان «کاوه» به رهبری «تقی زاده» تحت تاثیر روشنفکری اروپایی قرار داشتند. صرفاً «محمد قزوینی» بود که خود را نسبت به روشنفکران اروپایی برتر می دید. (Vejdani, 2015: 156). در یکی از نوشته های «تقی زاده» در «کاوه»، تقدیر ایرانیان در سه چیز خلاصه می شود: «نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثناء (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می شود و آن را وطن پرستی کاذب توان خواند. دوم، اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن. سوم، نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس و تعمیم تعلیم و صرف تمام منابع قوای مادی و معنوی از اوقاف و ثلث و وصیت تا مال امام و احسان و خیرات از یک طرف و

تشویق واعظین و علما و سیاسیون و جراید و انجمن‌ها و غیره و غیره از طرف دیگر... ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس» (تقی زاده، ۱۹۲۰: ش ۱ و ۲).

به‌طور کلی «تقی زاده» به دنبال اصلاحات اساسی و فوری بود و از آن به عنوان تدارک آلاچیقی یاد می‌کرد که به عنوان راه میان‌بر می‌توانست نجات دهنده باشد. به همین دلیل تقویت دولت مرکزی با اراده فردیتی قدرتمند و نوگرا و همچنین استخدام مستشاران فرنگی را برای اصلاح امور اداری و جامعه لازم می‌دانست. (کاوه، ۱۹۲۱: ش ۱۲). از این منظر باید گفت که تقی زاده به عنوان یک مشروطه‌خواه از آرمانهای مشروطه دست کشید و راه نجات ایران را در «استبداد روشن اندیشانه» دید. (Ansari, 2012: 65). بسیاری از روشنفکران این دوره چنین رویه‌ای را برای نجات ایران پیشنهاد کردند. از جمله محمد علی فروغی، علی اکبر داور، حسین کاظم زاده ایرانشهر و محمود افشار و بسیاری دیگر با بر ساخت مفاهیمی جدید نظیر «حکومت قدرت»، «دست نیرومند»، «مصلح توانا» و «دماغ منور» به دنبال ظهور فردی قدر قدرتمند برای نجات ایران از بی‌نظمی و عقب ماندگی بودند. روشنفکران دیگری نیز این «دست نیرومند» دولت را هم برای نوسازی ایران می‌خواستند و هم تقویت فرهنگ و نمادهای ایران باستان به منظور ساخت هویت و ملیت. «محمد علی فروغی» به عنوان یک دولتمرد روشنفکر از افرادی بود که عظمت ایران را در غربگرایی و ایرانگرایی جستجو می‌کرد. اقدامات «فروغی» در دوره پهلوی اول، بر احیای فرهنگ و سنن باستانی و احیای هویت ملی و پذیرش دین و معنویت تا آنجا که به هویت ایرانی آسیبی وارد نکند، متمرکز بود. توجه دولت پهلوی به نمادها و عناصر ایران باستان و گسترش ایدئولوژی شاهنشاهی و باستانگرایی تحت تاثیر آموزه‌های این روشنفکران بوده است. «فروغی» از جمله نخستین روشنفکرانی بود که با شناخت از غرب و اوضاع نابسامان ایران، یگانه راه نجات ایران را از بحران، ایجاد دولت قدرتمند می‌دانست و این دولت را برای کشور از دموکراسی و مجلس ضروری تر معرفی کرد. هرچند که بعدها در خاطرات خود مدعی شد که این شیوه تفکر نیز کشور را به بن بست رساند و در خصوص رضاخان اشتباه کرده است. (واردی، ۱۳۹۱: ۱۶).

«علی اکبر داور» نیز به عنوان یکی از نمایندگان مجلس مشروطه و از جوانان تحصیلکرده غرب، پس از مشاهده ناکامی‌های مشروطه، آرمانهای دموکراتیک را کنار گذاشت و از ظهور رضاخان به منظور نوسازی و توسعه ایران دفاع کرد. «داور» با چرخش از گذشته بر اولویت اقتصاد، نظم و نوسازی بر دموکراسی و آزادی تاکید کرد. وی در

سال‌های پرآشوب پس از مشروطه معتقد بود ایرانی به میل آدم نخواهد شد و در مقاله‌ای نوشته است: «اساس بحران ما اقتصادی است. همه پیشامدهای دیگر ناشی از آن بحران است... چه باید کرد؟ فکر نان. اساس خرابی کارهای ما بی چیزی است. ملت فقیر به حکم طبیعت محکوم به تمام این نکبت هاست. شما خیال کردید اصول حکومت ملل را با چند بند و اصل و ماده به حلق مردم مفلوک فرو می شود کرد. این بود که تمام سعی و توجهتان دنیال حرف آزادی و مساوات رفت و در ضمن خواستید این بساط مشروطیت کار فرنگ را به دست همت رجال دربار قدیم از قمش تپه تا دشتی و دشتان پهن کنید! امروزه گویا جای تردید دیگر نباشد. دیدید که غلط رفتید و نتیجه حاصل نشد... به اعتقاد علمای از ما بهتران. طرز تولید ثروت اساس اخلاق و سیاست ملل دنیاست... اگر واقعاً میل دارید اوضاع عمومی اصلاح بشود، زندگانی اقتصادی را تازه و نو کنید... خلاصه دنبال نان بروید آزادی خودش عقب شما می آید.» (رهبری، ۱۳۹۱، ۳۶۷).

«داور» پس از تثبیت پادشاهی رضاشاه به وزارت عدلیه رفت و اقداماتی را در جهت عرفی سازی دستگاه قضا انجام داد. وی به عنوان وزیر عدلیه در ایجاد دستگاه قضایی مدرن و غربی، تحولی بزرگ ایجاد کرد.

به طور کلی او نیز از روشنفکرانی بود که با چرخش از آرمانهای مشروطه و به منظور ایجاد نظم و ثبات از دیکتاتوری رضاخان حمایت کرد و به گفته خودش باید ابتدا نان را مهیا کرد سپس آزادی خودش خواهد آمد. آنچه که روشنفکرانی نظیر داور دنبال می کردند در زمانه ای شکل گرفت که هنوز بسیاری از ملتها از دموکراسی برخوردار نبودند و کسانی به مانند داور با مشاهده تجارب بعضی از ملتها و همچنین اوضاع بی نظم ایران در کنار دخالتهای روزافزون قدرتهای بزرگ به این نتیجه رسیدند که برای ملت ایران تحولات مشروطه زود و نارس بود و می بایست طرحی دیگر برای تغییر روند سیاسی در ایران انتخاب کرد و به همراه دیگر روشنفکران به سوی ایجاد دیکتاتوری و دولت قدرتمند رفتند.

در این دوره اکثریت روشنفکران و چهره های بانفوذ کشور اعم از روحانی، زمینداران و نخبگان از به قدرت رسیدن رضاخان حمایت می کردند و حتی مخالفت‌های تعداد اندکی از روشنفکران نظیر «فرخی یزدی» و «مصدق» در سال‌های ابتدایی ۱۳۰۰ و برخی نمایندگان مجلس با رضا خان، صرفاً بخاطر نادیده گرفتن قانون اساسی مشروطه بود. مجلس موسسانی که انقراض قاجاریه را اعلام کرد و پهلوی را بجای آن نشانده متشکل از بانفوذترین

چهره‌های سیاسی و دینی و بازاری کشور بود. بغیر از آن، روشنفکران ایرانی به مثابه روشنفکرانی ارگانیک با آثار و نوشته‌های خود و ساخت فکری و ذهنی جامعه، در حمایت از رضاخان مشروعیت لازم را برای او آماده کردند. رضاخان به پشتوانه فکری همین گروه‌ها و حامیان توانست نهادهای جدیدی را در کشور ایجاد کند و با سرکوب مخالفان و متمردان و یکپارچه‌سازی ایران، هژمونی دولت مرکزی را در ایران برقرار نماید. وی نیز با تاکید بر «ملی‌گرایی نظامی» بتدریج به عرفی‌سازی و گسترش سکولاریسم و انجام برنامه‌های بنیادی نظیر تاسیس راه آهن و جاده شوسه، خدمت اجباری سربازی و تشکیل ارتش و آموزش همگانی و سرکوب عشایر و نیروهای گریز از مرکز در کشور مبادرت کرد و با سیاست دولت محوری و همراهی نیروهای موثر در میدان اجتماعی و سیاسی ایران تبدیل به قدرتی مطلقه شد. (بروجردی، ۱۳۸۹: ۱۲۱-۱۰۳).

با اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و سقوط دولت رضاشاه، فرزندش محمدرضا پهلوی به تخت سلطنت نشست و طی ۱۲ سال بتدریج با بهره‌گیری از اختلافات نیروهای سیاسی و ناکامی مشروطه خواهان در استقرار مردم‌سالاری پارلمانی و همچنین حمایت‌های خارجی انگلیس و ایالات متحده آخرین امیدها برای مشروطه خواهی را سرکوب کرد و به مانند پدرش دولتی مقتدر و غیرمشروطه را بنیان گذاشت. در ادامه با بررسی اقدامات وی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شرایط سیاسی - اجتماعی دهه ۴۰ شمسی به بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۴- شرایط سیاسی و اجتماعی دهه ۴۰ شمسی

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی، هواداران حزب توده و مصدق بشدت سرکوب شدند و به سبب سازماندهی کودتا توسط سیا و وابستگی رژیم به ایالات متحده آمریکا و سرخوردگی پیش آمده، جریانهای فکری و روشنفکری در ایران دگرذیسی عمیقی یافتند. با شکست سیاسی ملی‌گرایان رادیکال و مارکسیست ایرانی، فعالین سیاسی به روش مقاومت «آنتونیو گرامشی» یعنی «جنگ موضعی»^۱ مقابل هژمونی فرهنگی رژیم پهلوی ایستادگی کردند. نخبگان فکری مخالف رژیم در این مبارزه فرهنگی، در مقابل نوسازی همه جانبه رژیم پهلوی موضع می‌گرفتند و فرهنگ سیاسی مسلط را به چالش می‌کشیدند. این گروه از مبارزان فرهنگی در نشریه‌های نبرد زندگی، علم و زندگی به سردبیری «خلیل

¹ War of Manoeuvre

ملکی» و اندیشه و هنر به سردبیری «ناصر وثوقی» و تاسیس موسسات انتشاراتی نظیر امیرکبیر، نیل، فرانکلین، موسسه ترجمه و نشر کتاب و کانون فکری کودکان و نوجوانان متمرکز شدند. شاه نیز با تمرکز بر اصلاحات ارضی تلاش می‌کرد شعارهای عدالت خواهانه جریان‌های چپ را بی‌اثر سازد و در کتاب «انقلاب سفید»، خود را ضد فئودال معرفی کرد. این برنامه‌های نوسازگرایانه رژیم سبب شکاف سیاسی میان ملی‌گرایان لیبرال و چپ‌گراها و برخی مخالفین مذهبی جدید شد و با قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نیروهای جدیدی را به میدان سیاسی مبارزه با رژیم وارد کرد. با سرکوب این قیام، امام خمینی (ره) به عنوان یک روحانی مورد توجه قرار گرفت و جبهه‌های جدیدی را از مذهبی‌ها تا روشنفکران در مقابل رژیم پهلوی گشود. (متین، ۱۳۹۹: ۲۷۰-۲۶۱).

«مهران کامروا» معتقد است پیامدهای درازمدت وعده‌های انقلاب سفید و بعدها نوسازی سریع و وعده تبدیل ایران به «ژاپن خاورمیانه» برای رژیم شاه کشنده و ویرانگر بود. سیاست‌های غربی سازی ایران با سراسیمگی دنبال می‌شد و بسیاری از ارزش‌ها و هنجارهای سنتی جامعه ایران را درنوردید. نتیجه این نوسازی سریع، شتاب مهاجرت روستاییان به شهرها و تقابل سنت و مدرنیته و بروز مشکلات روانی و تعارضات فرهنگی و سوق دادن مردم ناراضی از تغییرات اجتماعی به سوی مخالفان سیاسی رژیم پهلوی بود. از نظر نویسنده مخالفین رژیم پهلوی مجموعه‌ای جذاب برای جایگزینی ارزشها و فرهنگ حاکم پیشنهاد می‌دادند که جامعه سرگشته را جذب خود می‌ساخت. (کامروا، ۱۳۹۸: ۱۶۴-۱۹۹).

بنابراین جامعه از یکسو تحت تاثیر تعارضات فرهنگی حاصل از نوسازی آمرانه، ویژگی‌های ضدیت با غرب پیدا کرد و از سوی دیگر ظهور مخالفین سیاسی نوظهور و سرکوبهای سیاسی، ذهنیت جامعه را نسبت به رژیم پهلوی بدبین ساخته بود. دگرذیسی نیروهای سیاسی نیز میدان سیاسی - اجتماعی را بتدریج تغییر داد. نیروهای سیاسی و فکری نوظهور با خلق ایده‌های فرهنگی جدید، میدان سیاسی مبارزه را طی دو دهه دگرگون ساختند. در تقابل با سلطه فرهنگی و سیاسی رژیم پهلوی، روشنفکرانی نظیر «جلال آل‌احمد» و «علی شریعتی»، معنای جدیدی به گفتمان مبارزه دادند و مختصات فکری جریان روشنفکری و جامعه ایرانی را تحت تاثیر زبان انقلاب آفرین خود قرار دادند. به‌واقع تاثیرگذارترین روشنفکران ایرانی با چرخش فکری از روشنفکران نسل پیشین با برساخت مفاهیم مدرن از درون سنت‌ها و عناصر دینی، تلاش کردند که با بسیج سیاسی و اجتماعی

جامعه به مبارزه با ملت سازی آمرانه و غربگرایی فزاینده بروند. ویژگی‌ای که این میدان سیاسی و اجتماعی در مقایسه با سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۰۰ داشت در تمایز آشکار خاستگاه‌های روشنفکران ایرانی در مقابل مدرنیسم بود. در میدان سیاسی جدید با کثیری از روشنفکران ارگانیگ و نویسندگان سکولار و مذهبی روبرو هستیم که در هماهنگی با هم به بازتولید نمادها و عناصر اسلام شیعه مشروعیت می‌بخشند و با همسویی میان نمادهای ایرانی و اسلامی به بسیج سیاسی علیه مدرنیسم پهلوی مبادرت می‌کنند. هرچند تعداد زیادی از روشنفکران مذهبی و عرفی در این دوره تاریخی، بازگشت به هویت بومی و میراث تاریخی کهن را در مقابل مدرنیسم رژیم پهلوی مورد توجه قرار داده‌اند، با اینحال به منظور بررسی مختصات فکری برساخته در این دوران صرفاً با تمرکز بر اندیشه دو تن از روشنفکران ارگانیگ یعنی «جلال آل‌احمد» و «علی شریعتی»، ابعاد این تلاش‌های فکری و اجتماعی به بحث گذاشته می‌شود.

۸- چرخش فکری روشنفکران ایرانی در عصر پهلوی دوم

۸-۱- برساخت بازگشت به خویشتن

از میان روشنفکران ایرانی، «جلال آل‌احمد» و «علی شریعتی» در نقطه کانونی اثرگذاری بر گفتمان روشنفکری دهه ۴۰ و پس از آن قرار داشته‌اند. آن‌ها با طرح مفاهیمی مانند غرب‌زدگی، شهادت، امامت، ابوذر و عاشورا، ایده بازگشت به سنت و خویشتن اسلامی را وارد ادبیات سیاسی روشنفکران ایرانی کردند. از نظر «امیر نیک‌پی»، ایدئولوژی جهان سوم‌گرایی، روشنفکران دهه ۱۳۴۰ به بعد را تحت تاثیر قرار داد و بدین ترتیب مساله هویت، فرهنگ و مبارزه علیه غرب در کانون توجه این روشنفکران. «جلال آل‌احمد» و «علی شریعتی» در صدر روشنفکرانی بودند که گفتمان ضدیت با غرب و بازگشت به گذشته را تئوریزه کرده و بر روشنفکران دیگر نیز تاثیر می‌گذاشتند. «آل‌احمد» از معدود روشنفکران ایرانی بود که به اهمیت سنت و دین در واکنش جامعه به روند نوسازی رژیم پهلوی پی برد و جامعه سنتی را به سمت تقابل با غرب سوق داد و با ابزارسازی دین و اسلام شیعه یک عنصر مقاومت در برابر غرب استعمارگر ساخت. بر همین اساس پیوند روشنفکران و روحانیت را برای مقابله با مدرنیسم مطلقه لازم می‌دانست و منتقد سرسخت روشنفکران انزوا طلب از توده‌ها و روحانیت سنتی بود. آل‌احمد متعلق به نسلی از روشنفکران بود که تحت تاثیر مدرنیسم به دنبال برساخت گفتمانی در ضدیت با سیطره غرب بر هویت و اصالت جوامع بودند. (نیک‌پی، ۱۳۹۹: ۱۰۱-۹۰).

از اینرو «آل احمد» تمسک به اسلام را تنها راه نجات ایرانیان از وابستگی و غربزدگی می‌دانست و در خصوص مقابله با غرب و هویت‌گرایی می‌گوید:

«این توجه به دین، به خصوص به مسئله اسلام در این شرایط معین از زمان و مکان - پس از اشاره سریع به ۱۵ خرداد- برای این است که در مقابل چنین هجومی که ما گرفتاریم هستیم یک چیزی باید پیدا کرد که به وسیله اش ایستادگی نشان داد و من گمان می‌کنم در این باره هم فکر کنیم بد نباشد. این یکی از آخرین مسائلی است که من خودم بهش اندیشیده‌ام. دنبال همین اندیشیدن هم بود که پا شدم رفتم حج. مثلاً سؤال این است که در مقابل هجوم مکانیسم غرب چه کنیم؟ یک چیزی مستمسک... به یک چیزی بچسبیم، شاید بتوانیم خودمان را حفظ کنیم. نه آن جور که ترکیه رفت... شخصیت مرا مجموعه عوامل فرهنگی متعلق به این جامعه ای می‌سازد که من توش نفس می‌کشم و یکیش مذهب، یکیش زبان، یکیش ادبیات. اینها را باید حفظ کرد. اینها هر کدام یک مستمسک اند. (آل احمد، ۱۳۵۷ الف: ۱۶۴-۱۶۳).

مستمسک بومی و هویت ساز داخلی برای «آل احمد» به مثابه واکنشی بود برای اپیدمی غربگرایی که هم از سوی روشنفکران و هم از سوی دولت با بی‌میلی روبرو می‌شد. این رجوع به عناصر هویتی مهمترین دغدغه آل احمد برای مقابله با غرب و خودباختگی بود و او به واقع مانیفست روشنفکری ایران را در غرب ستیزی و بومی‌گرایی تدوین کرد. او و هم‌نسلانش تصور می‌کردند که از غرب می‌توان تکنولوژی و یا علم و آن چیزهایی را که لازم است اخذ کرد و آنچه که سبب غربزدگی می‌شود کنار گذاشت. از همین رو درباره تقلید علمی از غرب تاکید داشت که «علوم انسانی را نه. علوم انسانی یعنی از ادبیات بگیر تا تاریخ و اقتصاد و حقوق. اینها را من خودم دارم و بلدم.» (آل احمد، ۱۳۵۷ الف: ۲۰۱).

وی در داستان «نون و القلم» نیز به تکریم شهادت پرداخت و این نماد را مهم‌ترین عنصر مبارزه با ظلم معرفی کرد. (آل احمد، ۱۳۵۷ ب). وی با تاکید بر گذشته، روستا، خویشن و عناصر نمادین شیعه در دهه ۴۰ شمسی تلاش کرد که گفتمان ضدیت با غرب را مفصل بندی کند و به عنوان روشنفکری ارگانیک در واکنش به مدرنیسم مطلقه رژیم پهلوی و غربگرایی روشنفکران ایرانی نسبت به دگردیسی فکری روشنفکران و چرخش آنها به بومی‌گرایی و سنت‌گرایی نقشی تاریخی ایفا کند.

«علی شریعتی» با تاسی از «جلال آل احمد» در مقابل غربگرایی روشنفکران، «تاز بازگشت به خویشن» و هویت اسلامی - شیعی را مورد تاکید قرار داد. وی با معرفی

بازگشت به اسلام به عنوان یک ایدئولوژی به بساخت مفاهیم مدرن از متن سنت‌های دینی مبادرت کرد. شریعتی به عنوان یک روشنفکر انقلاب آفرین به مانند آل‌احمد با نقد تند نسبت به غرب گرایان ایرانی بدیلی جدید را برای روشنفکران آفرید. وی با بهره گیری از زبانی منحصر بفرد و نمادین و بازآفریدن مفاهیم مدرن و انقلابی از مفاهیم سنت در تحول جوانان ایرانی در مقابله با غرب مهارتی بی نظیر داشت. او از سنت و اسلام شیعه، ایدئولوژی مبارزه ساخت و در بسیج سیاسی علیه غربگرایی رژیم پهلوی موثر بود. وی می گفت: «آنچه من آرزو دارم و در جستجوی آنم، بازگشتن به اسلام به عنوان یک ایدئولوژی است... ما برای شناخت خود باید به سرچشمه قدیمی مان رو کنیم، اما نه به عنوان تحقیق مستشرقانه و فاضلان و متکلمان، بلکه باید به عنوان روشنفکری متعهد به سراغ گذشته برویم؛ تا گذشته مان را صمیمانه بشناسیم و عناصر گرانبهایی را که در لای و لجن تاریخ، فرو رفته و گم شده، صید کنیم و در عصر خویش مطرحشان کنیم و به خود خوراک فکری و انسانی و اخلاقی و استقلال اعتقادی بدهیم، و همه انحرافات را که به نام تاریخ، به نام علم، به نام دین، به نام اخلاق، به نام ادبیات، به نام عرفان و به نام هنر و... وارد ذهن جامعه مان کردند، و جامعه ما را منحط و مسموم و فلج و خواب نمودند، بدین ترتیب تصحیح و بیدار کنیم.» (شریعتی، ۱۳۷۵: ۱۹۶-۷۱).

از نظر «امیر نیک‌پی» ایده بازگشت به منابع فرهنگی و تاریخی و دین، یک ایده مشوش و ابهام انگیز است. وی می نویسد: «در نگاه شریعتی، اسلام باید از نو منبع انرژی شود تا مردمان گوناگون را به اعتراض فرا خواند. یک ایدئولوژی ترقی خواه شود که آگاهی، حس مسئولیت فردی و جمعی و به ویژه روحیه ی ایثار را به ارمغان آورد. باید رنسانسی ایجاد شود تا روشنفکر بتواند هویت خویش را بازیابد و آن را علیه از خودبیگانگی فرهنگی نسبت به غرب به کار گیرد؛ در چنین حالتی انرژی لازم برای آگاهی بخشی به توده های تحت سلطه را به دست آورد. در نتیجه، بازگشت به اسلام ضروری است، اما نه اسلام روحانیت سنتی و خواهان وضع موجود؛ بلکه اسلامی که نمایندگانش روشنفکران مبارز، انقلابی اصیل و بومی خواهند بود.» (نیک‌پی، ۱۳۹۹: ۱۰۵-۱۰۴).

به عبارت دیگر شریعتی از یکسو به نقد اسلام سنتی می پردازد و از سوی دیگر به دنبال ساخت جامعه ای جدید از طریق ایدئولوژیک کردن دین است. این مساله می تواند خود به خود به سکولاریزاسیون دین و در قامت سیاسی به یک توتالیتراریسم سیاسی منجر شود. (نیک‌پی، ۱۳۹۹: ۱۱۸). بر همین اساس بهره گیری از مفاهیم شیعی و دمیدن روح مدرن و

انقلابی در این مفاهیم کار سترگ شریعتی در برساخت گفتمان انقلابی و مدرن علیه سیاستهای غربگرای رژیم پهلوی بود. وی با بهره‌گیری از مفاهیم اصیل شیعه نظیر شهادت، امام حسین (ع)، زینب، عاشورا، فاطمه و ابوذر، سکوت همراه با ترس دهه ۱۳۵۰ ایران را شکست و نمادهای اعتراضی جدیدی علیه گفتمان مدرنیسم مطلقه برساخت و به ایدئولوگ انقلاب و جوانان در آن سالها تبدیل شد.

شریعتی در تمایزی آشکار با روشنفکران عصر پهلوی اول که به منظور ساخت ایران مدرن به سوی دیکتاتوری مصلح و نوسازگرا و غیر دینی سوق یافتند، با طرح بحث امامت، وجود رهبری کاریزماتیک را برای رسیدن به هدف متعالی لازم می‌شمرد. او وجود رهبری متعهد را برای مبارزه با ظلم و هدایت جامعه برای رسیدن به کمال مطلوب ضروری می‌دانست (وحدت، ۱۳۸۵: ۲۲۴-۲۲۲)، رهبری متعهد که در مقابل مدرنیسم مطلقه حکومت، جامعه را از خودبیگانگی نجات می‌بخشد. بواقع روشنفکر ایرانی جهان سوم گرا برخلاف نسل پیش از خود، این مسئولیت را بر عهده گرفت که مخاطبانش را از پوسیدگی و زوال تمدن غرب آگاه نماید. در این دوره روشنفکران به مانند تعدادی از منتقدان و نویسندگان غربی از انحطاط و زوال غرب سخن می‌گفتند. (نبوی، ۱۳۸۸: ۱۶۷-۱۶۶). پذیرش این دیدگاه از سوی روشنفکران ایرانی سبب شد که نگاه به فرهنگ بومی و بازگشت به خویشتن از سوی کثیری از جامعه مورد توجه قرار گیرد و اسلام سنتی به اسلامی انقلابی و بسیج‌کننده تبدیل شود.

به‌طور کلی روشنفکرانی نظیر «آل احمد» و «شریعتی»، دیدگاه‌های جهانی روشنفکران منتقد غرب در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی را نمایندگی می‌کردند و با مفهوم غرب زدگی، میدان فکری روشنفکران را تحت تاثیر قرار دادند و با بهره‌گیری رمانتیک از سنت‌های اسلامی و ایرانی، واکنش‌های خصمانه‌ای را علیه مدرنیزاسیون و دیدگاه‌های غربگرایانه در ایران فراهم کردند. هر دو به اثرات ویرانگر استعمار و امپریالیسم بر جامعه ایران آگاه‌اند و با حمایت از ارزشهای بومی و دینی، جذابیتی در خور برای جامعه ایرانی در مقابل سیاستهای غربگرایانه آن سالها ایجاد می‌کنند. پروژه ضد مدرنیزاسیون غرب‌زدگی، ائتلافی وسیع و نامتجانس از ایرانیان که از اوضاع کشور ناراضی بودند را گرد آورد و در مقابل رژیم پهلوی بسیج کرد. گروه‌های فرودست جامعه در کنار روشنفکران انقلاب آفرین هم‌زمان به نتیجه واحدی رسیدند که در مقابل گفتمان غربگرایی رژیم پهلوی باید به نفی مدرنیزاسیون و ترویج رمانتیسم فرهنگ‌های بومی پردازند. (میرسپاسی، ۱۳۹۳: ۱۶۸-۱۷۰).

به‌واقع این روشنفکران با طرح سنت‌گرایی و عناصر دینی در قالبی مدرن و ایدئولوژیک، ذهنیت‌های جامعه را به تدریج تغییر دادند و میدان سیاسی جدیدی را در مقابل میدان سیاسی رژیم پهلوی بر ساختند و زمینه‌های فروپاشی عملی رژیم حاکم را با طرح نمادهای مشروعیت‌ساز جدید فراهم ساختند. بنابراین برخلاف این ادعا که انقلاب ایران انقلابی تصورناپذیر بود، باید گفت زمینه‌های پیروزی این انقلاب را از سال‌ها پیش روشنفکران و تولیدکنندگان ایدئولوژی بتدریج مهیا کرده بودند. (Kurzman, 2004).

نتیجه‌گیری

روشنفکری ایرانی از بدو شکل‌گیری در ایران با فراز و نشیب‌های بسیاری روبرو بوده است. روشنفکران ایرانی، در دوره‌ای با سرخوردگی از مشروطه به دنبال مدرنیسم و غربگرایی از برآمدن رضاشاه حمایت کردند تا دولت مرکزی نیرومند او اهداف نوسازگرایانه روشنفکران را برقرار نماید و در دوره‌ای دیگر با چرخشی فکری از غربگرایی به ضدیت با غرب و همسوسازی نمادهای ایرانی و اسلامی - شیعی و بازگشت به سنت و خویشتن، ایدئولوژی انقلاب آفرینی خلق کردند که در مقابل مدرنیسم مطلقه، طبقات اجتماعی ایرانیان را بسیج کرد. مهمترین علل تمایل دو گروه از روشنفکران ایرانی به غربگرایی و سنت‌گرایی در میانه دو انقلاب، الزامات شرایط سیاسی - اجتماعی از یکسو و دگردیسی فکری روشنفکران از سوی دیگر بود. بی‌تردید جلال آل‌احمد و علی شریعتی شاخص‌ترین چهره‌های روشنفکری دهه ۴۰ و ۵۰ هستند که در تقابل با روشنفکران دهه ۱۳۰۰، مدرنیسم مطلقه و سکولاریسم را فاجعه‌ای بزرگ برای هویت ایرانی می‌دانستند و به منظور بیداری ایرانیان، بنیانی ایدئولوژیک از اسلام شیعه ساختند و در بسیج سیاسی جوانان علیه رژیم پهلوی نقش آفرینی کردند. در این کارزار، کارایی مکاتب و ایدئولوژی‌های دیگر نظیر مارکسیسم به منظور بسیج سیاسی از سکه افتاد و ایدئولوژی انقلاب آفرین مذهبی، کثیری از توده‌ها را در مخالفت با پهلوی همراه ساخت. به‌طور کلی نمادسازی مبتنی بر عناصر تاریخی اسلامی - شیعی و ایرانی در ذهن و باور ایرانیان بهتر از ایدئولوژی‌های رقیب قابل فهم بود و به همین سبب نوسازی فکری و احیای هویت اسلامی در میان توده‌ها، تکیه‌گاه محکمی برای انقلاب آفرینی پیدا کرد و در مقابل مدرنیسم سلطه‌گر بر ساخته روشنفکران دهه ۱۳۰۰، میدان سیاست و قدرت را از آن خود ساخت.

منابع و مأخذ:

- اتابکی، تورج (۱۳۸۷). **تجدد آفرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه**، ترجمه مهدی حقیقت خواه، چاپ دوم، تهران: انتشارات ققنوس.
- احمدی، بابک (۱۳۸۴). **کار روشنفکری**، چاپ اول، تهران: نشر مرکز
- آبره‌امیان، پروانه (۱۳۸۷). **ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر**، چاپ چهاردهم، تهران: نشر نی.
- آذری شهرضایی، رضا (۱۳۹۹). **کمال مطلوب یا ایده آل‌های ایرانی (تیر-آبان ۱۳۰۲)**، چاپ اول، تهران: انتشارات جهان کتاب.
- آل احمد، جلال (۱۳۵۷ الف). **کارنامه سه ساله**، چاپ سوم، تهران: رواق.
- آل احمد، جلال (۱۳۵۷ ب). **نون و القلم**، چاپ پنجم، تهران: رواق.
- برلین، آریا (۱۳۸۷). **در جست و جوی آزادی: گفت و گو با آریا برلین**، رامین جهانگللو، ترجمه خجسته کیا، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۹). **تواشیدم، پرستیدم، شکستم**، چاپ اول، تهران: نشر نگاه معاصر
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۴). **روشنفکران ایرانی و غرب: سرگذشت نافرجام بومی گرایی**، ترجمه جمشید شیرازی، چاپ چهارم، تهران: نشر فرزانه روز.
- بهنام، جمشید (۱۳۹۶). **برلنی‌ها: اندیشمندان ایرانی در برلین ۱۹۳۰-۱۹۱۵**، تهران: نشر فرزانه روز.
- تقی زاده، حسن (۱۹۲۰). **کاو، سال پنجم**، شماره ۱ و ۲، شماره مسلسل ۳۶.
- جول، جیمز (۱۳۸۸). **گرواشی**، ترجمه محمد رضا زمردی، چاپ اول، تهران: نشر ثالث.
- رهبری، مهدی (۱۳۹۱). **مشروطه ناکام: تاملی در رویارویی ایرانیان با چهره ژانوسی تجدد**، چاپ دوم، تهران: انتشارات کویر
- زندفر، فریدون (۱۳۹۷). **محمد علی فروغی در صحنه دیپلماسی بین الملل**، چاپ اول، تهران: کتاب سرا.
- شریعتی، علی (۱۳۷۵). **اسلام شناسی**، (مجموعه آثار ۱۶)، جلد اول، چاپ سوم، تهران: قلم.
- شیخ الاسلامی، محمد جواد (۱۳۹۲). **سیمای احمدشاه قاجار**، چاپ اول، تهران: نشر ماهی.
- کامروا، مهران (۱۳۹۸). **انقلاب ایران: ریشه‌های ناآرامی و شورش**، ترجمه مصطفی مهر آیین، چاپ دوم، تهران: کرگدن.
- کاو، سال دوم**، شماره ۱۲.
- کدی، نیکی (۱۳۹۲). **ایران دوران قاجار و برآمدن رضا خان**، ترجمه مهدی حقیقت خواه، چاپ چهارم، تهران: نشر ققنوس.
- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۸۴). **اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی**، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ یازدهم، تهران: نشر مرکز.
- متین، افشین (۱۳۹۹). **هم شرقی، هم غربی؛ تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی**، ترجمه حسن فشارکی، چاپ دوم، تهران: شیرازه.
- میرسیاسی، علی (۱۳۹۳). **تاملی در مدرنیته ایرانی: بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران**، ترجمه جلال توکلیان، چاپ اول، تهران: نشر ثالث.
- نبوی، نگین (۱۳۸۸). **روشنفکران و دولت در ایران: سیاست، گفتار و تنگنای اصالت**، ترجمه حسن فشارکی، تهران: نشر شیرازه.
- نیک‌پی، امیر (۱۳۹۹). **مدرنیته، سیاست و سکولاریزاسیون: ریشه‌های انقلابی به نام دین**، چاپ اول، تهران: نشر نگاه معاصر.
- واردی، احمد (۱۳۹۱). **زندگی و زمانه محمد علی فروغی**، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چاپ اول، تهران: نشر نامک.
- وحدت، فرزین (۱۳۸۵). **رویارویی فکری ایران با مدرنیته**، ترجمه مهدی حقیقت خواه، چاپ دوم، تهران: انتشارات ققنوس.
- هالوب، رناته (۱۳۹۰). **آنتونیو گرامشی، فراسوی مارکسیسم و پسا مدرنیسم**، ترجمه محسن حکیمی، چاپ دوم، تهران: نشر چشمه.
- Ansari, Ali M. **The Politics of Nationalism in Modern Iran**, Cambridge University Press.
- Gramsci, Antonio (1999). **Selections from the Prison Notebooks**, London: The Electric Book Company.
- Kurzman, Chales (2004). **The Unthinkable Revolution in Iran**, Harvard University Press.
- Marashi, Afshin (2008). **Nationalizing Iran: Culture, Power and the State**, Seattle and London: The University of Washington Press.
- Vejdani, Farzin (2015). **Making history in Iran: Education, Nationalism and Print Culture** (Stanford University Press).